

# منسردوم

سیرتو جیدی

فرخ قره داغی

عفت سبحانی

سیم محسنی

نایت مهدوی

فاطمه آیزدیناهی

زهره معینی

پروین اردلان

مزینا جلالی نائینی

مهناز شهیدیان

پروین پایدار / فرخ قره داغی

الهه...

جنسیت، شهزادگی و دموکراسی

سومون دوبوار و اندیشه فوئیلیسی

است از «جنس دوم» می گویند

آبادی

زنان

زنان

زنان کلان داروسازی

زنان و پرورش در عشایر

بخش ویژه - تشکل های زنان :

اتحادیه های صنفی و زنان

قبلاً دولتی ، بعداً دولتی

مصاحبه با (کتی وود) فعال در تشکل ها

زنان و عصر ملی گرایی در ایران

تجربه‌ی یک تشکل زنانه در آمریکا



# جنس دوم

(مجموعه مقالات)

جلد چهارم

به کوشش: نوشین احمدی خراسانی



نشریات

تهران - ۱۳۷۸

HQ جنس دوم (مجموعه مقالات)، گردآورنده: نوشین احمدی  
خراسانی - جلد چهارم - تهران: نشر توسعه، ۱۳۷۸.  
۱۱۲۱ / ۵۸  
۱۶۰ ص.: عکس.  
نویسندگان مقاله‌ها گوناگون هستند.  
کتابنامه.

۱. زنان - مسائل اجتماعی و اخلاقی - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲.  
فمینیسم.

۳۰۵ / ۴۲



نشر توسعه

تلفن و فکس: ۸۷۱۹۹۷۶

صندوق پستی: ۵۸۵ - ۱۱۳۶۵

جنس دوم  
(مجموعه مقالات)

جلد چهارم

به کوشش: نوشین احمدی خراسانی

چاپ اول: دی‌ماه ۱۳۷۸

حروف‌نگار: مهرانگیز اشراقی

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: ندا

چاپ و صحافی: غزال

شابک: ۹۶۴-۶۶۰۹-۲۶-۰ ISBN: 964-6609-26-0

Printed In Iran

## فهرست مطالب

### ویژه‌ی سیمون دوبوار

- زنان فمینیست دنیا از «جنس دوم» می‌گویند / عفت ماهباز ..... ۵  
ردپای سیمون دوبوار در اندیشه فمینیستی / ترجمه‌ی منیژه نجم‌عراقی ..... ۱۳

### اندیشه

- جنسیت، مدرنیت و دموکراسی (بخش دوم) / نیره توحیدی ..... ۲۶

### بخش ویژه: تشکل‌های زنان

- آیا در اتحادیه‌های صنفی، زنان به شهروندی شناخته می‌شوند؟ / پروین اردلان ..... ۴۳  
دولتی، قبلاً دولتی، بعداً دولتی / زیبا جلالی نائینی ..... ۴۹  
تشکل‌های زنان: بررسی جایگاه و عملکرد آنان / نوشین احمدی خراسانی ..... ۵۵  
مصاحبه با «کتی وود»، فعال در سازمان‌های زنان در آمریکا / مهناز شهیدیان ..... ۶۳  
تشکل‌های زنان و عصر ملی‌گرایی در ایران / پروین پایدار - ترجمه‌ی فرخ قره‌داغی ..... ۶۹  
تجربه‌ی یک تشکل زنانه در ایالات متحده آمریکا / الهه امانی ..... ۸۵  
این‌جا شهرری است - شورای زنان / به‌کوشش مینا ربیعی ..... ۹۳  
تعاونی‌های زنان از حرف تا عمل / خدیجه مقدم ..... ۹۷  
تعاونی‌های روستایی زنان دولتی است! / پردیس قندهاری ..... ۱۰۲

### مسائل زنان کارگر

- شرایط نوین، نگرشی نو می‌طلبد؟ / کاظم علمداری ..... ۱۰۷  
حقوق و مزایای دوران بارداری و زایمان کارگران زن / محمد صفوی ..... ۱۱۹  
وضعیت کارگران زن در ایران / مریم محسنی ..... ۱۲۶  
زنان کارگر و افزایش مداوم آمار تولید روزانه / کفایت مهدوی ..... ۱۳۴  
وضعیت زنان کارگر در یک کارخانه‌ی داروسازی / مصاحبه از فاطمه ایزدپناهی ..... ۱۳۷

### تاریخ و ادبیات زنان

- تاریخ شفاهی زنان (گفت و گو با افسانه نجم‌آبادی) / به‌کوشش مهدخت صنعتی ..... ۱۴۰  
زنان و آموزش و پرورش در عشایر / زهره معینی ..... ۱۵۲  
داستان / مریم بویان / مهوش قهرمانی ..... ۱۵۷  
شعر / مهشید نقاشپور - فریده رازی ..... ۱۵۹

کنگره‌ی «انسان زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود» - سال ۱۹۹۹ - آلمان



نفر اول از چپ : ریتا سوسموت  
نفر وسط : آلیس شوارزر  
نفر دوم از راست : کریستین برگ‌من

## زنان فمینیست دنیا از «جنس دوم» می‌گویند

گزارش از عفت ماهباز

کنگره‌ی بین‌المللی زنان فمینیست :

به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب «جنس دوم» نوشته سیمون دوبوار

«انسان زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود» عنوان کنگره‌ای بود که از ۲۲ تا ۲۴ اکتبر ۱۹۹۹ در شهر کلن آلمان برگزار شد. در این سه روز بیش از بیست و پنج نفر از اقصادی نقاط جهان، در زمینه‌ی آراء و آثار «سیمون دوبوار»، این «مادرِ فکری» فمینیسم، سخنرانی و هر روز بیش از سیصد نفر در این بحث‌ها شرکت کردند. بسیاری از حاضران از مبارزان و فعالان دهه‌ی هفتاد میلادی بودند که کوشیدند جمع‌بستی از پنج دهه مبارزه‌ی فمینیستی ارائه دهند.

برگزارکننده‌ی این کنگره خانم آلیس شوارزر Alice Schwarzer فمینیست مشهور آلمانی، سردبیر نشریه سیاسی - فمینیستی «اما» (Emma) بود. این کنگره هر روز از ۱۱ صبح تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت. سخنرانی‌ها هم‌زمان به سه زبان آلمانی، انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌شد.

سخنرانان، که از دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران زن بودند، به بررسی نظرات سیمون دوبوار و نقش او در جنبش زنان پرداختند: او که بود؟ محتوای آثارش چه بود؟ نظرات سیمون دوبوار در عصر ما چه اثراتی برجا گذاشته است؟ نسل جوان او را چگونه می‌شناسد؟ اندیشه‌های او در تفکر سنتی نسبت به زنان چه تأثیری داشته است؟

در این جا کوشش می‌شود تا گوشه‌ایی از سخنرانی‌ها و مباحث مهم کنگره به خوانندگان ارائه و به‌طور مختصر برخی از این اندیشمندان فمینیست به خوانندگان معرفی شوند.

گردالرنر (Gerdalerner) پروفیسور تاریخ‌شناس اتریشی، مهاجر امریکاست. لرنر در دنیا به عنوان پیشاهنگ تاریخ‌نویسی شناخته می‌شود. او کتاب‌های متعددی در زمینه‌ی نژادپرستی و مشکلات جنسیت به چاپ رسانده و در شکل‌های مختلف زنان و دانشجویان فعال است و در سال ۱۹۸۰ کتاب «پیدایش پدرسالاری و پنج هزار سال قبضه قدرت توسط مردان» را به نگارش درآورد.

لرنر معتقد است که زنان برتر از مردان نیستند و اصولاً این ایده را برای فمینیسم خطرناک می‌داند. او می‌گوید: زنان نه تاریخ دارند، نه افسانه و نه سنت، چرا که این همه را مردان آفریده‌اند. و معتقد است که سیمون دوبوار بخش عظیمی از تاریخ زنان را فراموش کرده بود، همان بخش‌هایی که هنوز هم در کتاب‌های مدرسه وجود ندارد. این فراموشی به دلیل عدم وجود تاریخ مکتوب زنان بوده است. او در بخشی از سخنان خود گفت که سیمون دوبوار نوآوری نداشته بلکه به عنوان یک روشنفکر زن، مردانه می‌اندیشید!

یکی از میزگردها، آلیس شوارزر، در مخالفت با نظر لرنر از او پرسید که اگر خود لرنر، در سال ۱۹۴۸ می‌زیست در شرایط آن دوران چگونه عمل می‌کرد؟ در این میزگرد بقیه‌ی حاضرین نیز با نظر لرنر مخالفت کردند.

لرنر گرچه در ادامه‌ی سخن خود گفت که سیمون دوبوار فقط یک سمبل برای زنان محسوب نمی‌شود بلکه او یک مبارز واقعی برای حقوق زنان به حساب می‌آید، ولی اثر انتقاد او هم‌چنان تا روز آخر بر ذهن‌ها باقی ماند.

شیلا جفریز (Sheila Jeffreys) تاریخ‌شناس دانشگاه ملبورن استرالیا و از مبارزان سال‌های دهه‌ی ۷۰ جنیش زنان در انگلیس است. او در آن سال‌ها برای آزادی سقط جنین و علیه فحشا و پورنوگرافی مبارزه کرده و بعد از آن فعالیت خود را در زمینه احقاق حقوق زنان در استرالیا متمرکز نمود. جفریز انجمن‌ها و تشکل‌های مختلفی برای زنان در استرالیا ایجاد کرده و کتاب‌های متعددی در زمینه مخالفت با فحشاء نوشته است. مضمون سخنرانی شیلا در کنگره، پیرامون نابرابری در اروتیسم بود. وی در سخنرانی خود این موضوع را بررسی کرد که فمینیست‌ها با پورنوگرافی و فحشا

مخالف هستند و آن را یک بی‌عدالتی و اهانت در حق زنان می‌دانند. او هم‌چنین تأثیر تخریبی



گردالرنر



شیلا جفریز



پورنوگرافی را در اخلاقیات جامعه و اخلاقیات جنسی نشان داد. شیلا سخنرانی اش را با این آرزو که روزی زنان بتوانند به برابری در عشق و پوشاک (پوشش) و احترام متقابل دست پیدا کنند، به پایان رساند.



کاته و ادوارد فولبروک

کاته و ادوارد فولبروک (Kate + Edward Fullbrook) زوج جوان انگلیسی، مدرس دانشگاه بریستول انگلیس هستند. ادوارد فولبروک تنها مرد سخنران فمینیست شرکت کننده در کنگره بود. او یک محقق اقتصاد است که به همراه همسر ادیب اش کاته، به تحقیق مشترک در کتاب های سیمون دوبوار مشغول هستند. موضوع سخنرانی این زوج جوان، تأثیر سیمون دوبوار در اندیشه های ژان پل سارتر بود. این زن و شوهر، پس از بررسی خاطرات روزانه و نامه های سیمون دوبوار و ژان پل سارتر

نتیجه گیری کردند که ژان پل سارتر شاگرد سیمون دوبوار بوده نه سیمون دوبوار شاگرد ژان پل سارتر. این تز در سال ۱۹۹۳ کاته و ادوارد را در جهان به شهرت رساند. آن ها به طور مشترک دو کتاب دیگر در مورد سیمون دوبوار نوشته اند که در جهان شناخته شده است.



الیزابت بدانته

الیزابت بدانته (Elisabeth Badinter)، فیلسوف، تاریخ شناس و نویسنده ی فرانسوی - که در جهان به عنوان هم فکر و جانشین سیمون دوبوار شناخته شده است - درباره ی مطرح بودن تزه های سیمون دوبوار در آستانه ی سال ۲۰۰۰ سخنرانی کرد.

الیزابت بدانته در ماجرای پوشش اجباری زنان در فرانسه فعالانه شرکت نموده وی معتقد است که پوشش اجباری زنان ضد حقوق بشر است. بدانته که چند کتاب در مورد سیمون دوبوار نوشته است، اعتقاد دارد که در میان کتاب های متعدد سیمون

دوبوار کتاب جنس دوم تأثیر خاص و به سزایی تا امروز داشته و هنوز در آستانه ی سال ۲۰۰۰ مطرح است. به اعتقاد بدانته: «واقعیت با خیال بسیار متفاوت است حتا وقتی که ۱۵ ساله هستی زندگی زنان در

واقعیت بسیار متفاوت با آن چه گفته می شود، می گذرد.»



مارگارت سیمونز (Margaret A. Simons) فیلسوف آمریکایی و استاد فلسفه و مطالعات زنان دانشگاه امریکا است. وی سی سال است که به طور فشرده بر روی مقالات و کتاب های سیمون دوبوار کار می کند او دکترای خود را در همین زمینه نوشت. سیمونز عضو تشکل های مختلف فمینیستی امریکا و هم چنین سردبیر مجله ی

های پاتیا (HyPatia) است. در حال حاضر وی با دخترخوانده‌ی سیمون دوبوار، سیلوی لوبون، مشغول چاپ خاطرات سیمون دوبوار است. او در قسمتی از سخنانش گفت: خاطرات روزانه‌ی سیمون دوبوار نشان می‌دهد که سیمون چگونه با خرافات و مسائل شخصی و شک و دودلی خویش می‌جنگید. سیمون در یک خانواده‌ی کاتولیک به دنیا آمده بود. او در جستجو برای عشق می‌گفت: «من نمی‌خواهم به خودم دروغ بگویم»، اما سیمون به خودش دروغ می‌گفت. سیمون در کتاب خاطرات روزانه‌اش در سال ۱۹۷۲ نوشت: «انسان زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود!»

ریتا تال من (Rita Thalmann) پرفسور تاریخ‌شناس در فرانسه یهودی‌الاصیل و بزرگ‌شده‌ی آلمان است. پدرش در «آشویتز» کشته و مادرش نیز به اسارت گرفته شد و سپس در آلمان به دست نازی‌ها کشته شد. ریتا نیز ناچار به سوئیس فرار کرد. امروز وی یکی از محققان فعال علیه نژادگرایی و جنسیت‌گرایی است. او از رهبران سازمان‌های بین‌المللی علیه «راسیسم» و یهودی‌ستیزی است. موضوع سخنرانی او «هم‌گونی سیاسی نازی‌ها در قبال زنان و یهودی‌ها» بود. «تال من» گفت: «فمینیسم وجود ندارد، بلکه فمینیست‌ها وجود و حضور دارند.»



ریتا تال من

منظور تال من، از طرح این مطلب پرهیز از ایدئولوژیزه کردن فمینیسم بود، چیزی که بعضی از نظریه‌پردازان فمینیسم از آن دفاع می‌کنند. او هم‌چنین گفت: سیمون دوبوار به ما شجاعت داد تا قدم جلو بگذاریم و از حقوق خود بهتر دفاع کنیم. مینا احدی از ایران، به عنوان یک زن فعال ایرانی در کنگره سخنرانی کرد. او در زمینه‌ی وضعیت پوشش اجباری و نقش و اثرات آن در زندگی شخصی و اجتماعی زنان ایران سخن گفت. مینا احدی در آغاز صحبتش، ابتدا موقعیت خود را در قبل و بعد از انقلاب به عنوان یک زن فعال توضیح داد. اینگرید گالستر (Ingrid Galster) زبان‌شناس و پرفسور دانشگاه آلمان است. موضوع صحبت او عکس‌العمل‌های جنجالی علیه کتاب جنس دوم بود. گالستر مقالات متعددی در مورد سیمون دوبوار نوشته و معتقد است که نظرات سیمون اکنون نیز هم‌چنان تازه و قابل استفاده است. او در همین سال قرار است کنگره‌ای ترتیب دهد که در آن بوارشناسان به بررسی کتاب‌ها و نوشته‌های سیمون دوبوار پردازند. گالستر متذکر شد که برای ما زنان مهم است که وضعیت جدید جهان را درک کنیم، وگرنه هم‌چنان درجا می‌زنیم. وی از زنان فمینیست خواست که فعالیت‌های خود را با دید انتقادی بازنگری کنند.

بنوآت گروول (Benoite Geroollt) نویسنده‌ی مشهور فرانسوی است که کتاب‌های متعددی نوشته و

سردبیر مجله‌ی فمینیستی (مجله زنان) F- Magazin در فرانسه است.

موضوع سخنرانی وی، هراس از نابرابری خواهی بود که در قسمتی از آن به این موضوع اشاره نمود که امروز «تصویر سوپر زن» که بچه‌داری و خانه‌داری را با هم انجام می‌داد جای خود را به «سوپر مدل» داده است. از این رو به دختران جهان توصیه کرد که هوشیار و بیدار باشید، زیرا حقوقی که نسل قبلی از دهه ۶۰-۷۰ با مبارزات بسیار به دست آوردند شکننده و ناپایدار است! گروگ گفت هنوز تعداد اندکی از زنان در پارلمان حضور دارند و هنوز باید برای پارلمان تاريسم بجنگیم.



کریستین برگ‌من

کریستین برگ‌من (Christine Bergmann) وزیر خانوادگی زنان و جوانان در آلمان و از طرفداران آزادی سقط جنین است. موضوع صحبت برگ‌من، سیاست زنان در آستانه‌ی سال ۲۰۰۰ بر پایه‌ی تجربیات مختلف در شرق و غرب آلمان بود. از برنامه‌های برگ‌من که در زمینه‌ی کار زنان در سال جاری به پارلمان ارائه شد، انتقادهای بسیاری به دلیل محافظه‌کارانه بودنش صورت گرفت. او به‌زودی یک لایحه‌ی جدید برای حمایت از زنان خودفروش به پارلمان ارائه می‌دهد. در این برنامه او خواستار حفاظت اجتماعی بیشتر برای این زنان شده است. برگ‌من از سهمیه‌بندی مثبت برای

زنان در زمینه‌های مختلف دفاع کرد و گفت این خواسته در برخی از کشورهای دنیا به تحقق پیوسته، پس قابل دفاع است. او همچنین خواستار شناسایی حق پناهندگی برای زنان خارجی در آلمان شد.



خالده مسعوده

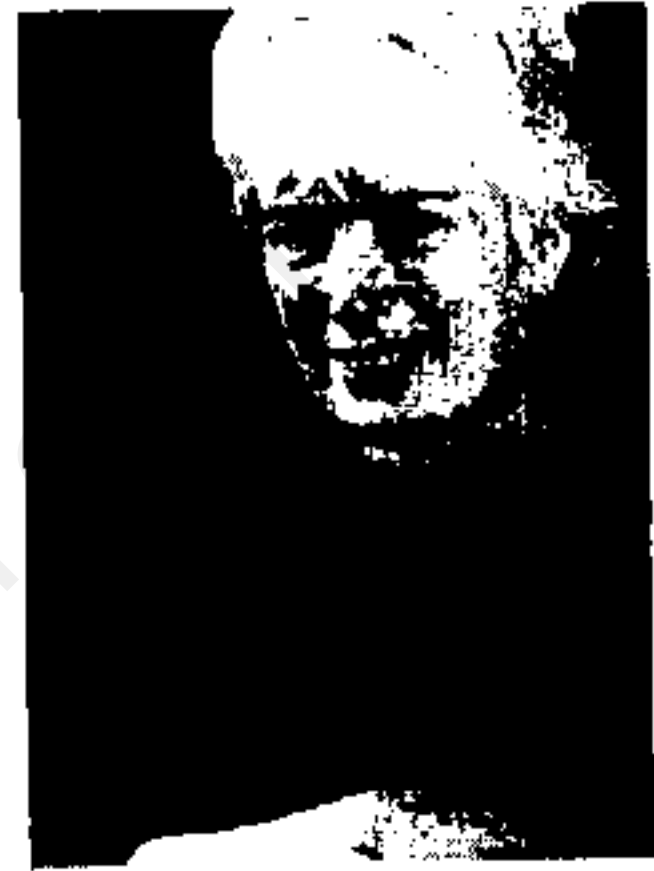
خالده مسعودی (Khalida Masooudi) ریاضی‌دان و نماینده‌ی پارلمان الجزایر، موضوع سخنرانی‌اش را به انسان و حقوق زنان تحت نفوذ بنیادگرایان اختصاص داده بود. خالده مسعودی خود سمبل شجاعت و مبارزه‌ی زنان الجزایری است. او از بنیان‌گذاران حزب چپ الجزایر است و برای گریز از مرگ، مجبور است هر روز را در جایی به‌سر آورد. علی‌رغم این، او همچنان در الجزایر زندگی می‌کند. سخنرانی او همه‌ی حاضران را تحت تأثیر قرار داد، طوری که همه به احترام او به‌پا خاستند. خالده گفت بسیاری از زنان مشهور در خفا محکوم به مرگ هستند و خود نمی‌دانند. او گفت، من تنها کسی نیستم که به مرگ فکر می‌کنم بلکه بسیاری از زنان در

چنین

موقعیتی قرار دارند. او از فمینیست‌های غربی به‌خاطر احساس همبستگی که با زنان کشورهای دیگر دنیا

دارند، تشکر کرد و از آن‌ها خواست این اتحاد و همبستگی را ادامه دهند. خالده گفت: دموکراسی وقتی معنی می‌یابد که زنان حق و حقوق خود را به دست آورده باشند.

کاتلین باری (Kathleen Barry) استاد جامعه‌شناسی در امریکا موضوع صحبتش را به سوءاستفاده‌ی رسانه‌های همگانی از زنان در عصر مدرنیته اختصاص داده بود. او که استاد مطالعات دانشگاه نیز هست گفت من یک فمینیست رادیکال هستم. می‌دانم که در آلمان خودفروشی رسمی است ولی من می‌خواهم بر علیه آن صحبت کنم. او سپس ادامه داد: در حالی که در آستانه‌ی سال ۲۰۰۰ ایستاده‌ایم متأسفانه در بسیاری از کشورها خودفروشی رسمی و رایج است. فاحشگی موضوعی است که به زنان بر نمی‌گردد بلکه در واقع فحشا کالایی است که مردان آن را طلب می‌کنند و زنانی به علت استیصال و یا شرایط اجتماعی به این کار تن می‌دهند. زنان با رنگ‌های مختلف فقط قربانی هستند. کاتلین باری، فاحشگی را مسئله‌ای پدرسالازانه دانست و گفت: خواسته‌ی فمینیست‌ها و همه‌ی فعالین زن تغییر قانون آزادی خودفروشی است، این کار باید به عنوان یک پدیده غیرانسانی ممنوع شود. وی گفت خوشبختانه اخیراً در ژاپن خودفروشی ممنوع اعلام شده است. او سوئد را یکی از مدرن‌ترین کشورهایی دانست که در زمینه‌ی مبارزه با فحشا موفق بوده است.



کاتلین باری

اوبیوما نائمه‌کا (Obioma Nnaemeka) نیجریه‌الاصیل ساکن امریکا که در دانشگاه زبان‌شناسی تدریس می‌کند و شکل‌های مختلفی را برای زنان افریقایی تأسیس نموده و در زمینه احقاق حقوق سیاه‌پوستان بسیار فعال است. موضوع سخنرانی او زنان امریکایی و سیاست فمینیست‌ها در ارتباط با «جنس دوم» بود. او گفت: از سیمون دوبوار فقط به عنوان یک فمینیست صحبت می‌کنند در حالی که او یک ضد راسیست واقعی بود. او گفت: در نیجریه امکان ندارد که فقط با یک زبان بتوان حرف زد. ما باید تلاش کنیم که در یک ارکستر با آلات موسیقی متفاوت بنوازیم و برای این کار مدت‌هاست که صداهای گوناگون تمرین می‌شود.



اوبیوما نائمه‌کا

ریتا سوسموت (Rita Sussmuth) محقق و سیاست‌مدار مشهور آلمانی است که کار تحقیقاتی و علمی‌اش را در کنار آن انجام می‌دهد و در هر دو زمینه توانایی بسیار خوبی از خود نشان داده است. او سمبل برابری در کنسرواتوهای CDU (حزب سوسیال مسیحی) آلمان به شمار می‌آید. ریتا در سال

۱۹۸۱ به عضویت CDU درآمد و در سال ۱۹۸۵ وزیر خانواده شد اما به دلیل فمینیست بودن از کار برکنار گردید. ریتا از ۱۹۸۸-۱۹۹۸ رئیس پارلمان آلمان بود. علی‌رغم توانایی‌های ریتا در حزب CDU به او اهمیت لازم را نمی‌دهند و هر روز بیشتر و بیشتر به حاشیه رانده می‌شود. در همین اواخر بود که او با هلموت کهل درگیر شد.

از او کتاب‌های مختلفی به چاپ رسیده است، از جمله: *آیا زنان به زانو درمی‌آیند؟* (۱۹۹۰)، *مبارزه‌ی جنبش زنان* (۱۹۸۹)، *دمکراسی و تفکر جدید* (۱۹۹۸)، و...



ریتا سوسموت

ریتا سوسموت در مورد نفوذ سیمون دوبوار در زندگی شخصی‌اش صحبت کرد و گفت: از وقتی که خود را شناختم الگوی من کتاب «جنس دوم» بود و همیشه حضور سیمون دوبوار را در کنار خود حس کرده‌ام، و سپس ادامه داد: سیمون دوبوار هیچ‌گاه مشکلات مرا نداشت چرا که مثل من هیچ‌گاه در یک حزب سوسیال مسیحی چون CDU عضو نبوده است!

ریتا در ارتباط با قدرت و سیاست خواستار امتیاز مثبت برای زنان در زمینه‌های مختلف شد و اظهار تأسف نمود که حتی در رهبری دانشگاه‌ها هنوز زنان قدرت زیادی ندارند. او گفت زنان در قدرت هنوز در آغاز راه هستند و ما به شرطی می‌توانیم ادامه دهیم

که شرایط برای‌مان فراهم شود. ریتا در خاتمه اظهار داشت: امیدوارم چشم‌انداز آینده تنها نشان‌دهنده‌ی آرزوها نباشد بلکه نمودار برآورده شدن این آرزوها باشد. ریتا با تأکید بسیار خواستار شناختن حق پناهندگی برای زنان خارجی در آلمان شد.



آلیس شوارز

آلیس شوارزر از شانزده سالگی به عنوان یک فمینیست شروع به کار کرد و در ۲۲ سالگی ژورنالیست شد و از سال ۱۹۷۷ مجله سیاسی فمینیستی *اما* را تأسیس نمود و خود سردبیر آن شد. او سال ۱۹۸۳ آرشیو زنان شهر کلن را در *مدیاتورم Mediatorm* تأسیس کرد. آلیس مصاحبه‌های زیادی با سیمون دوبوار انجام داده که آن‌ها را در یک کتاب به چاپ رسانده است. از آلیس کتاب‌های متعددی در زمینه مسائل زنان به چاپ رسیده است. او امروز با فمینیست‌های جوان کار و فعالیت می‌کند. به اعتقاد او نسل جوان باید با فمینیست‌های دوره اول پیوند داشته باشند.

آلیس در کنگره گفت: ما به همراهی و ائتلاف با نسل جوان نیاز داریم و در جواب خاتم گرو فرانسوی

که پرسیده بود: آیا زنانی که در سال‌های ۷۰-۸۰ به دنیا آمده‌اند می‌توانند هنوز با فراخوان‌هایی مانند «پیش به سوی مبارزات خواهرانه و همبستگی» کارشان را پیش ببرند؟ آیا برای این نسل (دهه ۷۰-۸۰) برابری جنسی متحقق شده است؟ با شوق و شور خاصی چنین پاسخ داد: طبق نظرخواهی که انجام داده‌ایم از هر دو زن جوان بین سنین ۱۴-۲۵ سال، یک نفر خواهان «جنبش زنان قدرتمند» است.

قابل ذکر است که بعضی از زنان جوان شرکت کننده نمی‌توانستند خود را با طرز بیان سخنرانان یگانه احساس کنند.

این کنگره در سه روز به‌طور فشرده تنها توانست گوشه‌ای از نظرات فمینیست‌های دوره اول را منعکس کند زیرا به دلیل کمبود وقت هیچ‌یک از موضوع‌های سخنرانان که از نقاط مختلف دنیا به کلن آمده بودند در جمع به بحث گذاشته نشد و انتقادات و نظر حاضران در مضامین کنفرانس مطرح نگردید. من در روز آخر کنگره به این امر انتقاد کردم. حاضرین با کف زدن ممتد انتقاد مرا مورد تأیید قرار دادند. در واقع در مقایسه با برخی از کنفرانس‌ها و همایش‌هایی که زنان ایرانی برگزار می‌کنند، این کنگره ایرادات بیشتری داشت. چراکه معمولاً جلسات ما امکان بیشتری در اختیار حاضران برای اظهار نظر قرار می‌دهد.

در کنگره‌ی سیمون دوبوار روزانه گاه تا ۷۰۰ نفر در بخش‌های مختلف حضور می‌یافتند. بعضی از بحث‌ها در تلویزیون آلمان منعکس گردید. این کنگره و رای همه بحث‌هایش نشان داد که خواست‌های اساسی حقوق بشر هم‌چنان عاجل است و زن بودن در بعضی از کشورها چون الجزایر هنوز به معنای وابسته بودن و مورد تعقیب بودن است. و به قول خالده مسعودی که خود به مرگ محکوم شده است «هنوز در غرب بسیاری از زنان تحت تعقیب، به عنوان پناهنده به رسمیت شناخته نمی‌شوند».

آیا می‌توان از واقعیت‌های متفاوت زندگی زنان در کشورهای مختلف یک کار مشترک بیرون کشید؟ جنبش زنان به کجا می‌رود؟ جنبش زنان چگونه می‌تواند بهتر به پیش رود؟ زنان فمینیست نسل اول، مبارزه خود را چگونه با زنان نسل‌های بعد از خود پیوند می‌زنند؟... □



## رَدپایِ سیمون دوبوار

### در اندیشه فمینیستی

#### ترجمه منیژه نجم عراقی

الیزابت بدینته<sup>۱</sup> فمینیستِ انسان‌گرای فرانسوی به رغم اهمیت و نفوذی که در صحنه‌ی فمینیسم فرانسه دارد در خارج از این کشور چندان شناخته‌شده نیست.<sup>۲</sup> شهرت او، و دیگر فمینیست‌های فرانسوی معتقد به برابری، تحت‌الشعاع فمینیست‌های جذاب‌تری مانند ابری‌گری<sup>۳</sup>، سی‌یوز<sup>۴</sup> و کریستوا<sup>۵</sup> قرار گرفته‌است که وابسته به جناح معتقد به افتراق‌اند.<sup>۶</sup> او اگرچه افتراق‌گرا نیست ولی از اندیشه‌ی ساخت‌گرایانی که به فرق گذاشتن میان جنس (زیست‌شناختی) و جنسیت (جامعه‌شناختی) اعتراض دارند و خواستار بازنگری در اصل این مفاهیم‌اند به طور مطلق هواداری نمی‌کند؛ دیدگاه او عمدتاً فرهنگ‌گرایانه<sup>۷</sup> است بی آن که تمامی ارتباط با زیست‌شناسی را منکر شود.

سه نوشته‌ی عمده‌ی او *L'amour en plus* (اسطوره‌ی مادری، ۱۹۸۰) که وجود غریزه‌ی مادری را به چالش می‌طلبد، *L'un est l'autre* (مرد/زن، یکی همان دیگری است، ۱۹۸۶) که تکامل تاریخی مناسبات میان دو جنس را پی می‌گیرد، و *XY, de l'identité masculine* (درباره‌ی هویت مردانه، ۱۹۹۲) که به تحقیق درباره‌ی به وجود آمدن مردانگی می‌پردازد از پرفروش‌ترین و بحث‌انگیزترین کتاب‌های منتشر شده در فرانسه بوده‌اند.

محبوبیت بدینته بیش‌تر به سبب شیوه‌ی همه‌فهم و خواندنی او در بیان دست‌آورد پژوهش‌های گسترده‌ی تاریخی و جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی است. او برای اشاعه‌ی عقاید خود از رسانه‌ها به‌خوبی استفاده می‌کند به طوری که هر زمان موضوعی فمینیستی به بحث گذاشته شود رسانه‌های فرانسوی مصاحبه‌یی با او ترتیب می‌دهند. الیزابت بدینته را از بسیاری جهات می‌توان وارث معنوی سیمون دوبوار به حساب آورد، چون مانند او استاد ممتاز فلسفه (در مدرسه‌ی پلی‌تکنیک پاریس)

است و از فمینیسمی انسان‌گرا مبتنی بر برابری و مشابهت دو جنس هواداری می‌کند. برای او عوامل فرهنگی و اجتماعی و ایدئولوژیک مهم‌تر از عوامل زیست‌شناختی است.

هرچند اندیشه‌ی بدینته در اسطوره‌ی مادری به نظریات سیمون دوبوار بسیار نزدیک است ولی تحلیل او، به ویژه در بخش پایانی کتاب، از تحلیل دوبوار دور می‌شود. دوبوار در جنس دوم زنان را از افتادن به دام مادرشدن برحذر می‌دارد و هیچ راهی برای تلفیق تولید مثل و رهایی در نظر او متصور نیست، ولی بدینته با توجه به تحولی که از رهگذر جنبش فمینیستی در نقش مادری پدید آمده است اذعان می‌کند که زنان حالا هر دو، یعنی هم مادری و هم آزادی، را می‌خواهند. به نظر او کاری که باید انجام شود بازنگری در تقسیم وظایف و احیای نقش پدر است. بنابراین، دیدگاه بدینته به آمال زنان نزدیک‌تر است و به یقین خوش‌بینانه‌تر جلوه می‌کند. در واقع بدینته چنان خوش‌بین است که مردسالاری را مرده می‌پندارد. به اعتقاد او ایدئولوژی مردسالار به پایان عمر خود رسیده و نیروی آن کاملاً تحلیل رفته است. جامعه‌ی که او در نظر مجسم می‌کند جامعه‌ی است که در آن مهربانی جای هیجانات عاطفی و تمنا را گرفته و تفاوت جنسی اهمیت خود را از دست داده است.

کاترین راجرز که در مدرسه‌ی زبان‌های اروپایی دانش‌گاه ویلز طرحی را درباره‌ی رد پای جنس دوم در فمینیسم فرانسوی پی می‌گرفت در ژوئیه‌ی ۱۹۹۰ مصاحبه‌ی با الیزابت بدینته ترتیب داد که متن آن از نظر شما می‌گذرد.<sup>۸</sup>

راجرز: اولین بار چه وقت جنس دوم را خواندید؟

بدینته: در ۱۹۵۹. زمانی که پانزده‌ساله بودم.

راجرز: واکنش خود را به خاطر دارید؟

بدینته: مسلم است. می‌دانید که مقاله‌ی نوول آبرواتور به مناسبت درگذشت سیمون دوبوار را من نوشتم. خواندن جنس دوم اثر عمیقی بر من گذاشت؛ این کتاب سرنوشت زندگی مرا رقم زده است. احساس می‌کردم سرانجام دنیا به رویم گشوده شده است. آن چه او می‌گفت - حتی مهم‌تر از آن، شیوه‌ی زندگی او - نیروی برانگیزاننده‌ی من برای رهایی خودم بود. فکر نکنید خانواده‌ام به طریقی مرا سرکوب کرده بودند؛ کاملاً برعکس، پدرم در واقع مشوق من برای بیرون رفتن و فتح دنیا بود. اما تصویر زن در آن زمان هنوز به طرز اسفناکی گنگ می‌نمود. خوب به خاطر دارم که در اتوبوس مدرسه این کتاب را می‌خواندم و به خود می‌گفتم: "پس همه چیز برای زنان ممکن است." در سال ۱۹۵۹، یعنی ده سال پس از انتشار، هنوز کتابی انقلابی بود. پایه‌ی عقاید من و شیوه‌ی زندگی و شناخت من از مناسبات میان جنس‌ها را همین کتاب شکل داد. می‌دانم که برای بسیاری از زنان هم‌نسل من چنین بوده است. سیمون دوبوار بود که ما را به فکر واداشت: "بجنبید! به همه چیز چنگ بزنید. همه چیز مال شماست! همه چیز ممکن است." عالی بود!



راجوز: چه عقاید یا بخش‌هایی از جنس دوم شما را بیش‌تر تکان داد؟

بدین‌تنه: نخست این که زنان برده‌ی یک طبیعت زنانه‌ی مفروض نیستند. این عقیده‌ی مهمی بود متضمنِ ردّ غریزه‌ی مادری که موضوع نخستین کتاب من (اسطوره‌ی مادری) قرار گرفت - یعنی این حقیقت که وضعیتی زیست‌شناختی که ما را به ایفای نقش‌های خاص خانگی و انجام وظایف مادرانه مجبور کند دست و پای ما را نبسته است. من عمیقاً، گرچه بدون افراط، فرهنگ‌گرایم و فکر می‌کنم این‌گرایش من از سیمون دوبوار و به ویژه از جنس دوم نشأت می‌گیرد. از راه خواندن آثار دوبوار بود که دریافتم باید نسبت به استدلال‌های مبتنی بر طبیعت بی‌اعتماد بود چون خصمانه و بازدارنده‌اند و پدیده‌هایی را که در اصل فرهنگی و بنابراین تغییرپذیرند طبیعی و تغییرناپذیر جلوه می‌دهند.

راجوز: پس شما با عبارت کلیدی او آدمی زن به دنیا نمی‌آید بلکه به مرور زن می‌شود کاملاً موافق‌اید؟

بدین‌تنه: صد در صد. اجازه بدهید در این جا به نکته‌ی شخصی اشاره کنم. زمانی که آخرین کتابم (درباره‌ی هویت مردانه) را چاپ کردم برخی فمینیست‌های هوادار دوبوار به من خرده گرفتند که به بحث‌های پیش از زمان او بازگشتم. آن‌ها خیال می‌کردند که من می‌گویم آدمی مرد به دنیا نمی‌آید بلکه به مرور مرد می‌شود و منظورم این است که زنان به طور طبیعی زن می‌شوند. اما با همه‌ی اعتقادی که به فرهنگ‌گرایی دوبوار دارم، اشتغال خاطر من به مسئله‌ی هویت انسان از او سرچشمه نگرفته‌است. در سال ۱۹۴۵ که او روی موضوع زن کار می‌کرد مسئله‌ی هویت معنایی نداشت. وقتی می‌گوید آدمی زن به دنیا نمی‌آید بلکه به مرور زن می‌شود به نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی می‌اندیشد نه به روان‌شناسی انسان. با این حال دوبوار به امید آن که زنانگی را تصویری قطعاً فرهنگی بنمایاند به اصطلاح بچه را همراه با آب لگن حمام دور می‌ریزد. من از این جنبه به شدت با او مخالفم. به خلاف نظر دوبوار که فکر می‌کند مذکر و مؤنث ریشه‌های صد در صد فرهنگی دارند، من آن‌ها را دو مؤلفه‌ی انسانی می‌دانم، و البته غیرذاتی، که میان هر دو جنس مشترک است. این که نازک‌دلی و انفعال و حتی آزارخواهی که صفاتی زنانه تلقی می‌شوند از بیرون به ما تحمیل می‌شود و بنابراین اجتناب از آن‌ها امکان‌پذیر است حقیقت ندارد. هر نوزادی که به دنیا می‌آید، دختر یا پسر، در آغوش مرد یا در آغوش زن، به رفتار و احساس‌هایی کشش پیدا می‌کند که زنانه می‌نامیم. شما برای نگه‌داری از کودک ناچارید همه‌ی زنانگی‌یی را که در خود سراغ دارید به خدمت بگیرید و بنابراین کودک از ابتدا در پناه زنانگی قرار می‌گیرد. به خلاف دوبوار، من فکر می‌کنم هیچ‌کس، زن یا مرد، نمی‌تواند بدونِ ثنویت مؤنث/مذکر سر کند. هیچ کس نمی‌تواند رشد کند مگر آن که زنانگی مادر یا پدر و هم‌چنین مردانگی مادر یا پدر او را شکل دهد.

راجوز: به نظر شما در فرانسه جنس دوم در بیداری فمینیستی چه نقشی داشته‌است؟

بدین‌تنه: نقشی صد در صد اساسی. دوبوار مادر معنوی فمینیسم فرانسوی است. من که خود در این عرصه درگیر بوده‌ام می‌توانم به شما بگویم که جنس دوم نه تنها برای من بلکه برای همه، همه‌ی زنان،

متن اصلی بود یعنی متنی که اعتبار همه چیز با آن سنجیده می‌شد. در فرهنگ ما به محض آن که کسی برابری جنسی طلب می‌کرد او را به سراغ نوشته‌ی سیمون دوبوار می‌فرستادند. بنابراین به نظر من نفوذ فوق‌العاده‌ی داشت. نمی‌گویم همه آن را خوانده بودند ولی در دانشگاه‌ها مسلماً همه می‌خواندند. با این همه، متن عامه‌پسندی نیست بلکه نوشته‌ی فلسفی است. البته بدون آشنایی کامل با نوشته‌ی دوبوار نیز حتماً می‌توان فمینیست بود. اما در آن زمان در گردهم‌آیی‌های فمینیستی نظریه‌ی دوبوار شناخته‌شده و مطرح بود و بسیاری از مدعیات بر پایه‌ی آن بنا می‌شد، حتی اگر خود متن را نخوانده بودند. ایدئولوژی آن بود که اهمیت داشت. بیانیه‌ی بود که در صدر همه برابری از راه مشابهت تأکید داشت، هرچند که امروزه غالباً خلاف آن یعنی برابری از راه افتراق طلب می‌شود.

واجرز: به نظر شما امروز هم هنوز جنس دوم را می‌خوانند؟

بدینته: یعنی زن‌های بیست‌ساله؟ به نظر من نه، به ندرت. ولی علت آن این واقعیت است که دانش‌جویان فقط چیزهایی را می‌خوانند که قطعاً لازم است.

واجرز: فکر می‌کنید جنس دوم دوباره مورد توجه قرار گیرد؟

بدینته: بعید نیست. واقعاً نمی‌دانم. نوشته‌ی او بسیار سنگین است. به صراحت می‌گویم که دوبوار بد می‌نوشت، بسیار بد. با این حال، مایل‌ام در پاسخ به پرسش شما بگویم بله و البته به منزله‌ی "متنی مؤلف". متن‌های فوق‌العاده‌ی وجود دارد که در تاریخچه‌ی فمینیسم نقشی خلاق داشته‌اند اما دیگر خواننده نمی‌شوند، هرچند که هنوز به آن‌ها اشاره می‌شود مثل کتاب جان استوارت میل. چه کسی امروز انقیاد زنان<sup>۹</sup> را می‌خواند؟ فقط دانشگاهیان، نه کس دیگری. بنابراین دوست ندارم نقش مشخص تازه‌ی برای جنس دوم پیش‌بینی کنم.

واجرز: آیا فکر می‌کنید هنوز جوان‌ها باید آن را بخوانند؟

بدینته: بله.

واجرز: یعنی هنوز چیزی برای عرضه دارد؟

بدینته: بله، اما در مقام متنی تاریخی نه به منزله‌ی فراخوانی برای عمل. از نظر مباحث و ایدئولوژی‌ی که به برابری دو جنس مربوط می‌شود آن چه دوبوار طلب می‌کند حاصل شده‌است. زنان بیست‌ساله دیگر خود را منحصرأ با نقش زن خانه‌دار و افسانه‌ی سیزیف<sup>۱۰</sup> خانگی بازنمی‌شناسند. بنابراین خواندن جنس دوم بخشی از آموزش تاریخی آنان است نه انگیزه‌ی برای حرکت.

واجرز: این پرسش مطرح است که آیا پیشرفت به سوی برابری قرار است ادامه یابد؟ چون به نظر می‌رسد نوعی پاتک<sup>۱۱</sup> در جریان است.

بدینته: من این پاتک را قبول ندارم. شاید عقاید سوزان فالودی در آمریکا صادق باشد، ولی در آن جا هرگز به درجه‌ی از رهایی فمینیستی که ما در اروپا شاهد آنیم نرسیده‌اند. تا جایی که به فرانسه مربوط

می‌شود این عقاید برای من اصلاً اعتباری ندارند. زنان بیش از پیش برای کار از خانه بیرون خواهند رفت و مبارزه برای لزوم مشارکت زن و مرد در کارهای خانه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. زنان وقت انجام همه‌ی کارها را نخواهند داشت، پس مردان ناگزیرند به خاطر هر دو در کارها کمک کنند. این انگیزه‌ی حرکت است.

واجب: دوبوار در جنس دوم توضیح می‌دهد که اگر زن در برابر مرد "دیگری" به حساب می‌آید - یعنی وجودی فرعی در برابر وجودی اصلی - به این علت است که زن، دست و پا بسته‌ی کارکرد تولید مثلی خود، خویشتن را اسیر زندگی خانگی می‌یابد که او را درون ماندگار نگه می‌دارد<sup>۱۲</sup>. نظر شما در باره‌ی این توجیه چیست؟

بدینته: این حرف دوبوار از تجربه‌ی شخصی‌اش سرچشمه می‌گیرد. او از باردار شدن خودداری کرد چون آن را صرفاً شکلی از باخودبیگانگی می‌پنداشت. من تصور نمی‌کنم تولید مثل به اندازه‌ی بی که او فکر می‌کرد سبب باخودبیگانگی شود، یا این که نگه‌داری از فرزند بیش‌تر از وابستگی مالی به مردان باخودبیگانگی به بار بیاورد. از این نظر من مارکسیست هستم. استقلال اقتصادی است که برابری جنس‌ها را ممکن می‌کند.

اگر از نظر تاریخی، و به یقین در پیش از تاریخ، بتوان فرض کرد تقسیم‌کاری وجود داشته که سهم زنان را مراقبت از فرزندان و حفظ زندگی قرار داده است، می‌توان این را هم فرض گرفت که این تقسیم‌کار نابرابر نبوده است. کارهای روزانه همگی بر دوش زنان قرار نداشته و درون‌ماندگاری مختص زنان و فرازجویی مختص مردان نبوده است. زنان فرازجویان را به دنیا می‌آوردند، هم‌چنان که رتق و فتق امور مردگان را بر عهده داشتند. مرگ و زندگی به آنان مربوط می‌شد. پس فرضیه‌ی دوبوار درباره‌ی اسارت زنان در چنگ درون‌ماندگاری به نظر من شتاب‌زده است و قانع‌کننده جلوه نمی‌کند.

واجب: او نظر کابوس‌واری درباره‌ی زندگی زنان دارد.

بدینته: صد در صد، و خودش از این زندگی پرهیز می‌کند. او هرگز پیشنهاد نکرد که مردان بخشی از بار مراقبت از فرزندان را به دوش کشند. او هم، مثل همه‌ی ما، فرزند زمانه‌ی خود بود؛ هرگز مشارکت در کارهای خانه را طلب نکرد. ترجیح داد به طور کلی از این وظایف سر باز زند.

واجب: او در همان فصل، با ارزش‌گذاری تکالیف، سلسله مراتبی خلق می‌کند که به نظر من بحث‌انگیز است مثلاً آن جایی که می‌گوید تولید زندگی یا مراقبت از آن ارزشی ندارد ولی به خطر انداختن زندگی باارزش است.

بدینته: او در مورد حکم اول اشتباه می‌کند؛ اشتباه است که ارزش تولید زندگی را دست کم بگیریم زیرا کاری بسیار اساسی است. اگرچه مراقبت از زندگی، یعنی تکالیف کسل‌کننده‌ی روزمره تا زمانی که کمبود آن‌ها احساس نشود ارزشی ندارند. همین که زنان از انجام این تکالیف سر باز زنند اهمیت واقعی آن‌ها

آشکار می‌شود.

اما در مورد حکم دوم، به اعتقاد من او حق دارد که می‌گوید فرازجویی واقعی انسان در رویارویی با مرگ حاصل می‌شود. به خطر انداختن زندگی، که مردان هزاران سال از آن ناگزیر بوده‌اند، کاری فرازجویانه است. در اصل، آنان زمانی به‌واقع مرد شدند که جان خود را به خطر انداختند و رو در روی دنیای بیرون قرار گرفتند. باید بگویم اکنون، با دست‌یابی زنان به موقعیتی مشابه، از این جنبه تحول عظیمی روی داده‌است. یکی از خصوصیات والای انسانی توانایی برگزیدن مرگ به خاطر عقیده بوده‌است. زنان هم در عمل این کار را کرده‌اند، حتی اگر غالباً قدر آن ناشناخته مانده‌است. آنان نیز به اندازه‌ی مردان قابلیت فرازجویی دارند. زمانی می‌خواستیم روی این موضوع کار کنیم ولی دست آخر نشد؛ در آن صورت نشان می‌دادم که در طول جنگ جهانی دوم زنان بسیاری عضو نهضت مقاومت بودند، گرچه در این باره صحبت چندانی نشده‌است، که زندگی خود را به خطر انداختند بی‌آن‌که از افتخار نصیبی ببرند.

واجرز: به نظر می‌رسد دوبار نقش زنان را در گذشته دست کم می‌گیرد.

بدینته: من در این مورد او را سرزنش نمی‌کنم چون مطالعات عمده درباره‌ی تاریخ زنان پس از سال‌های دهه‌ی شصت منتشر شد. پیش از آن خبری نبود. تنها سکوت بود و بس. از دیدگاه تاریخ، زنان قاره‌ی تاریک بودند. بسیاری چیزها باید از دل تاریخ بیرون کشیده می‌شد. تاریخ زنان به باستان‌شناسی واقعی نیاز داشت. او در این باره چیزی نمی‌دانست پس نمی‌توانم او را از این بابت سرزنش کنم.

واجرز: در دنباله‌ی موضوع زیست‌شناسی؛ نگرش بسیار منفی او نسبت به جنسیت زنانه و کالبد زن واقعاً تکان‌دهنده است.

بدینته: بله، صفحاتی درباره‌ی زن آستن در کتاب هست که نفرت فوق‌العاده‌ی نسبت به کالبد زنانه نشان می‌دهد و برای من یادآور بعضی نوشته‌های ضد زن به قلم مردان است. نمونه‌ی مشخصی از این نوشته‌های واقعاً باورنکردنی که گمان می‌کنم در کتاب خودم (زن/مرد، یکی همان دیگری است) نقل کرده‌ام ترانه‌ی است درباره‌ی جنس مؤنث که چند پزشک ساخته‌اند. قاعدتاً باید این‌گونه نوشته‌های زن‌ستیز را که چنین آکنده از نفرت نسبت به جنس مؤنث است حاصل ترس و هراس مردان به شمار آوریم. ولی در مورد دوبار چه؟ شاید او هم از جنس مؤنث می‌ترسید.

واجرز: فهمیدن آن دشوار است.

بدینته: اگر نخواهیم دوبار را روان‌کاوی کنیم، که من از آن ابا دارم، بله دشوار است.

واجرز: شاید بتوان در این فراز کتاب توضیحی یافت؛ درست همان‌طور که آلت نرینه ارزش ممتاز خود را از زمینه‌ی اجتماعی می‌گیرد، همین زمینه اجتماعی عادت ماهانه را به نفرین بدل می‌کند. آن یکی نماد مردانگی است، و این یکی نماد زنانگی. و از آن جایی که زنانگی مبین حقارت و دیگربودگی است مظهر آن هم شرم‌آور جلوه می‌کند.

بدینته: این کافی نیست. شدت نفرتی که در توصیف‌های او موج می‌زند چنان است که نمی‌شود باور

کرد کوچک‌ترین نگاه مثبتی به جنس مؤنث داشته‌است و گرنه حتماً در جایی خود را نشان می‌داد. واجرز: این فرازها تکان‌دهنده‌اند، به ویژه اگر آن‌ها را برای مثال در کنار نوشته‌ی آنی لکلرک<sup>۱۳</sup> قرار دهیم که سرشار از نوعی ستایش پیکر زن و مقوله‌ی زایش است. بدین‌فته: همین‌طور است؛ ولی نوشته‌ی لکلرک به سال ۱۹۷۴ یعنی آغاز افتراق‌گرایی باز می‌گردد یعنی به زمانی که فمینیسمی فعال با شکوه تمام سر بر می‌آورد و زنان خود را به دیده‌ی مثبتی می‌نگریستند. دوبوار در ۱۹۴۷ در زمینه‌ی اجتماعی بسیار متفاوتی می‌زیست. مهم است که فضای فرهنگی و تاریخی را به خاطر داشته باشیم.

واجرز: هم‌چنین باید فلسفه‌ی زیربنایی جنس دوم، یعنی اگزیستانسیالیسم، را به خاطر داشت که کالبد را نفی می‌کند و میان جسم و ذهن تمایز قایل می‌شود. در این چارچوب فلسفی، دوبوار به طور منطقی وجود چیزی به نام غریزه‌ی مادری را انکار می‌کند. بدین‌فته: من هم همین‌طور.

واجرز: و هر چیزی را که به نقش مادری (که نسبت به آن موضعی بسیار خصمانه داشت) مربوط می‌شود انکار می‌کند.

بدین‌فته: بله، که در این مورد من با او مخالف‌ام. تا جایی که به توصیف فاجعه‌آمیز او از نقش مادری مربوط می‌شود او مشاهدات خود را از آن چه پیرامون او، دست کم در حلقه‌ی معاشرین خودش، رخ می‌داد توصیف می‌کند.

در سال ۱۹۸۲ متخصصان بیماری‌های زنان گردهم‌آیی بزرگی در مونترآل کانادا داشتند. در آن‌جا گزارش شد که با در دسترس قرار گرفتن وسایل ضد بارداری، آزادی در انتخاب مادر شدن یا نشدن، و آزادی‌های قانونی دیگر در بسیاری از کشورهای غربی مشکل دل‌آشوبه‌ی صبح‌گاهی زنان باردار رو به فراموشی می‌رود. می‌بینید! همین که زنان اختیار پیدا کردند بارداری تحمل پذیرتر شد. حتی از آن پیش‌تر، تجربه‌ی بارداری برای مرد و زن اساساً تغییر کرد. محسوس بود که تا امکان انتخاب به میان آمد زنان توانستند بارداری را شادمانه‌تر و ارضاکنده‌تر از سر بگذرانند؛ به آن می‌بالیدند، و دیگر از بابت پیکر خود شرمسار نبودند.

دوبوار شاهد هیچ یک از این‌ها نبود و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در زمانه‌ی پیش از امکان جلوگیری از بارداری توصیف می‌کرد. عقاید او نیز مثل همه‌ی ما از تجربیات و مشاهدات خودش نشأت می‌گرفت. در واقع، امروزه با چنان دید مثبتی به بارداری می‌نگرند که بسیاری از مردان آرزوی آبستن شدن دارند و خودآگاه یا ناخودآگاه نسبت به تجربه‌ی که همسرشان از سر می‌گذراند به شدت حسودی می‌کنند. باید همه چیز را در جایگاه خود قرار داد. بارداری در زمان دوبوار تجربه‌ی معادل جنگیدن مردان بود؛ در زایمان هم به اندازه‌ی جنگ امکان مرگ وجود داشت. هر دوی این‌ها تجربه‌ی دردناک توأم با خون و

درد بود. تا سه ماه هر روز دل‌آشوبه داشتید انگار که مریض باشید.  
 راجرز: اما دوبوار این همانندی را نمی‌دید چون همان طور که صحبت شد او حاضر بود فرازجویی را در جنگ به رسمیت بشناسد ولی در زایمان چیزی جز درون‌ماندگاری نمی‌دید.  
 دوبوار نه تنها نسبت به فرآیندهای جسمی بلکه حتی نسبت به نقش مادران هم نظری منفی داشت؛ از جمله در جایی که می‌گوید: یکی از مصیبت‌هایی که بر دوش زنان سنگینی می‌کند... آن است که آدم‌ها در دوران کودکی به زنان واگذار می‌شوند.

بدین‌تنه: تنها در صورتی می‌توانید با این گونه عبارات دوبوار مدارا کنید که روی‌کردی روان‌کاوانه نسبت به او در پیش بگیرید. حکم دوبوار به نظر من درست نیست؛ جزئی‌نگر و جانب‌دارانه است. اگر راست باشد که کودکان در گذشته به مادران خود تعلق داشته‌اند تنها به این خاطر بوده‌است که پدران آن‌ها را در سایه‌ی مراقبت مادر رها می‌کرده‌اند. و مادران برای ارزش دادن به زندگی خود، در مقام جایگزین برای افتخاری که از آنان دریغ شده‌بود فقط کودکان خود را داشتند. به نظر من این حکمی بی‌رحمانه و بی‌خاصیت و اشتباه است. من در صف اول کسانی قرار دارم که مردان را به مشارکت در وظیفه‌ی نگهداری از کودکان خود فرا می‌خوانند، ولی هدف من هرگز صرفاً نشان دادن پدر به جای مادر نبوده‌است. راجرز: دوبوار الگوی رشدی را که روان‌کاوی فرویدی برای زنان ارائه می‌دهد رد می‌کند، چون به نظر او: فروید هرگز چندان دل‌مشغول سرنوشت زنان به نظر نمی‌رسید؛ تردیدی نیست که او صرفاً همان نظریه‌ی خود در باره‌ی سرنوشت مردان را با اندکی تغییر به مورد زنان اطلاق کرده‌است. آیا به نظر شما درست بود که دوبوار روان‌کاوی فروید را رد کند؟

بدین‌تنه: او نمی‌بایست تمامی نظریه‌ی فروید را به یک‌باره رد می‌کرد. ولی انتقاد فمینیست‌هایی نظیر دوبوار و کیت میلِت به نظریه‌های فروید درباره زنان کاملاً درست بود. نگرش فروید به روان و جنسیت زنانه را فضای ویکتوریایی پیرامون او شکل می‌داد و بنابراین درست نیست. ولی به نظر من دلیلی ندارد که تمامی روان‌کاوی را بر این اساس رد کنیم. روان‌کاوی فقط نظریه‌ی درباره‌ی نوع زن نیست؛ نوعی روش درمان است، روشی اساسی برای تفسیر و تأویل معانی (هرمنوتیک). طنز کار در این است که تا جایی که من خبر دارم روان‌کاوها جز در آمریکا انتقادات فمینیستی از فروید را واقعاً جدی نگرفته‌اند؛ روان‌کاوی، تا آن جا که به کاربرت‌های هر روزه‌ی آن‌ها مربوط می‌شود، مطابق معمول یک حرفه است. انتقاد دوبوار از فروید کار درستی بود ولی نباید روان‌کاوی را به تمامی رد می‌کرد. گمان می‌کنم فلسفه‌ی اگزیستانسیالیستی او درباره‌ی آزادی در این امر دخیل بوده‌است.

راجرز: چون نظریه‌ی فروید بیش از اندازه جبری است؟

بدین‌تنه: دقیقاً. از این نظر او در کنار سارتر و انتقاد سارتر از فروید قرار می‌گیرد.

راجرز: فمینیست‌های دیگری را در فرانسه می‌توان به یاد آورد، مثلاً ایری‌گری را، که از عقاید فروید بهره

گرفته‌اند تا با ظرافت بیش‌تری به انتقاد از آن‌ها پردازند.

بدین‌تنه: خام بودنِ ره‌یافت دوبوار حقیقتی است. اما برای من قابل درک است چون در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی چیزی که اهمیت داشت آزادی و فلسفه‌ی آزادی بود. ره‌یافت دوبوار واکنش سالمی بود و باید از این دریچه به آن نگریست. در دهه‌ی هفتاد اوضاع برای ایری‌گری فرق می‌کرد. راجرز: نظر شما درباره پیوند سوسیالیسم و فمینیسم در جنس دوم که در عبارت زیر آشکار است چیست؟

و هنگامی که جامعه‌ی سوسیالیستی در سراسر جهان برقرار شود دیگر نه زن و نه مرد بلکه فقط کارگرانی با منزلت مساوی وجود خواهند داشت.<sup>۱۳</sup>

بدین‌تنه: دوبوار در اشتباه بود. تاریخ، به ویژه آن چه در کشورهای به‌اصطلاح کمونیستی پیش آمد، به او ثابت کرد که اشتباه می‌کند. اما از یک جهت حق با او بود: برابری جنس‌ها آخرین تجلی مادی دموکراسی - اگر بشود این ترکیب را به کار برد - یا آخرین اثر مثبت دموکراسی است. او می‌بایست به جای صحبت از سوسیالیسم از بیانیه‌ی حقوق بشر یعنی روح انقلاب ۱۷۸۹ سخن می‌گفت. همین که انسان‌ها برابر اعلام شدند معلوم بود که، اگر دویست سال هم طول بکشد، سرانجام روزی فرا خواهد رسید که زنان هم انسان به حساب آیند و خواست برابری در مورد آنان نیز مصداق پیدا کند. شاید، به جای سوسیالیسم، بشود گفت روزی که حقوق همگانی بشر به رسمیت شناخته شود برابری جنس‌ها - یعنی دست‌مزد برابر، حقوق برابر، و فرصت‌های برابر در آموزش و هر چیز دیگر - هم به خودی خود از پی خواهد آمد. این حکم نه فقط به این معناست که مرد سیاه‌پوست با مرد سفیدپوست برابر است بلکه برابری زنان و مردان هم از آن حاصل می‌شود. و به حساب آمدن زنان فقط به دنبال هراس‌های ناشی از جنگ جهانی دوم امکان پذیر شده است. این جنگ انسان‌ها را چنان باخودبیگانه کرد که در پایان آن راه دیگری نداشتیم جز این که بپذیریم انسان‌ها - دست‌کم در نظر - با هم برابرند و این اصل شامل زنان هم می‌شود. به نظر من، هرچند باطل به نظر برسد، زنان از سرکوب شدیدی که در آن پنج سال در اروپا جریان داشت سود بردند.

راجرز: سرکوبی که نوعی آگاهی به ارمغان آورد.

بدین‌تنه: و امکان خاتمه‌ی استعمار را.

راجرز: در جنس دوم دوبوار این حقیقت را می‌پذیرد که جامعه‌ی ما جامعه‌ی مردسالار با ارزش‌های مردانه است. با این همه، بعضی از همین ارزش‌ها که جای دیگر آن‌ها را جهان‌شمول معرفی می‌کند با عقاید خود او گره می‌خورند. آیا در این جا تناقضی نمی‌بینید؟

بدین‌تنه: تناقضی که وجود دارد در این واقعیت نهفته است که دوبوار مردسالاری را شبه‌طبیعی می‌داند. در آغاز جنس دوم او در سایه‌ی اعتبار لوی استروس<sup>۱۴</sup> پناه می‌گیرد تا بگوید که مردسالاری جهان‌شمول



است. اما وقتی مردسالاری را پدیده‌ی جهان‌شمول برای همه‌ی مکان‌ها و همه‌ی زمان‌ها فرض بگیرید، و در همان حال به فرضیه‌ی اگزیستانسیالیستی آزادی انسان معتقد باشید، راهی جز این ندارید که زنان را از شمول دایره‌ی انسانیت طرد کنید. به گمان من دوبار چنین هدفی نداشت چون معتقد بود که زنان می‌توانند از شرایط خود بگریزند.

من روی هم‌رفته با تصور یک مردسالاری جهان‌شمول و ابدی که پیش‌فرض اصلی او است مخالف‌ام، ولی برای او در سال ۱۹۴۷ بسیار دشوار بود که جز این بیندیشد. دوبار با حذف امکان و احتمال مردسالاری از زندگی خود به‌خوبی از این دام رست. اما با همان چارچوب نظری‌یی که برای پرهیز خود از بارداری تدارک دید چشم خود را بر یکی از بزرگ‌ترین تجربیات زندگی بشری بست. با این همه، همیشه باید زمینه‌ی تاریخی را در نظر داشته باشید. در آن زمان مادر شدن یکی از علل باخودبیگانگی زنان بود. در آن مرحله‌ی اول‌رهای، طرد مادر شدن غالباً می‌توانست راه‌گزینی برای زنان باشد. و اجروز: آیا فکر می‌کنید این مرحله لازم بود، یعنی در آن زمان ممکن نبود مباحثی را که در دهه‌ی هفتاد به میان آمد مجسم کرد؟

بدین‌تنه: البته که ممکن نبود. چرا سیمون دوبار نوری در ظلمت به حساب می‌آید؟ چون، از یک سو، او از دنبال کردن سرنوشت محتوم زنان - یعنی شوهر و فرزند و امثال آن - سر باز زد و از سوی دیگر به حیطه‌ی فعالیت خلاق‌ی قدم نهاد که خاص مردان بود. او هم‌زمان با چند تابو درافتاد و به نظر من راه دیگری نداشت.

واجروز: و تازه گاه این احساس به انسان دست می‌دهد که احتمالاً چیز دیگری در تصور داشت. برای مثال در جایی از جنس دوم می‌نویسد: راز توت‌فرنگی خونینی که در بطن مادر به موجودی انسانی بدل می‌شود با هیچ حسایی در قالب یک معادله نمی‌گنجد و هیچ ماشینی نمی‌تواند زمان آن را به جلو یا عقب بیندازد؛ زن نیرومندی پیوستاری را که هوشمندترین ابزار هم نمی‌توانند آن را تقسیم یا چندبرابر کنند احساس می‌کند؛ او این پیوستار را در بدن خود که با ضرب‌آهنگ ماهانه در نوسان است حس می‌کند.<sup>۱۵</sup>

بدین‌تنه: این تقریباً نشانه‌ی افتراق‌گرایی است.

واجروز: بله، سر‌آغاز حساسیتی افتراق‌گرایانه.

بدین‌تنه: در ضمن با عام‌نگری او در تناقض است.

واجروز: او هم‌چنین می‌نویسد: عقل و منطق مردانه برای واقعیتی که زن با آن سروکار دارد اصلاً مناسب نیست؛... از این دیدگاه، اعتراض زن به منطق مردانه قابل درک است. چون این منطق نه تنها به زندگی و تجربیات زن قابل اطلاق نیست بلکه در دست مرد شکلی مزورانه از فشار است.<sup>۱۶</sup>

بدین‌تنه: و این منطق مردانه چیزی است که در جای دیگر آن را جهان‌شمول معرفی می‌کند. حاصلی که به بار می‌آید آن است که دوبار واقعیت را پیچیده نشان می‌دهد. کار فیلسوف یا اندیش‌مند روشن کردن



مسائل پیچیده است. کمی ساده‌نمایی برای روشن کردن یک واقعیت پیچیده اجتناب‌ناپذیر است. ولی در این جا او به پیچیدگی مطلب می‌افزاید.

واجرز: نظر شما درباره ایده‌ی ارزش‌های زنانه چیست؟

بدین‌تنه: اصلاً به آن اعتقادی ندارم. البته چیزی به نام رفتار زنانه - یا زنانگی - وجود دارد. ولی از همه‌ی بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده‌ام که این رفتار فقط مختص زنان نیست. زبان جانب‌دار است. وقتی می‌گویید "زنانه" آن را با "مؤنث" در کنار هم قرار می‌دهید؛ "مردانه" هم به همین ترتیب با "مذکر" نجفت می‌شود. این ترفند زبان است. به نظر من زنانگی هم نظیر مردانگی به هر دو جنس تعلق دارد. پس حرف از "ارزش‌های زنانه" یا "نگارش زنانه" اصلاً در باور من نمی‌گنجد. اگر چیزی به نام نگارش زنانه وجود داشت بسیاری از مردان هم قابلیت آن را می‌داشتند چون زنانگی در انحصار زنان نیست. کاملاً بر عکس. زنانگی یک مؤلفه‌ی انسان‌بودن است. معقول نیست که تصور کنیم زن می‌توانست صد در صد مؤنث باشد؛ در آن صورت هیولایی می‌بود. من هوادار مفهوم دوگانگی جنسی، یعنی نوعی دوگانگی روانی جنسیت هستم. نمی‌توانم بفهمم منظور از نگارش زنانه یا ارزش‌های زنانه چیست جز یک حرف قشنگ. این مفهوم برای من معنایی ندارد. شاید هم برای خود سبک و شیوه‌ی باشد. به خلاف بسیاری از مردم، من مردانی را می‌شناسم که از بعضی زنان زنانه‌ترند و همین‌طور بر عکس آن.

واجرز: دوبوار در جایی از جنس دوم می‌نویسد: مرد موجودی انسانی با خصیصه‌های جنسی است؛ زن تنها در صورتی فردی کامل و برابر با مرد است که او هم موجودی انسانی با خصیصه‌های جنسی باشد. اما در جای دیگر می‌گوید: زمانی که سرانجام به این ترتیب برای هر فرد انسانی این امکان فراهم شود که، به جای افتراق جنسی، به شکوه و افتخار توان‌فرسای آزادبودن ببالد، تنها در آن زمان زن خواهد توانست تاریخ شخصی خود، مسائل، تردیدها، و امیدهای خود را با تاریخ انسانیت و مسائل و بیم و امیدهای آن یکی ببیند.<sup>۱۷</sup>

بدین‌تنه: بدیهی است که من با گزاره‌ی دوم موافقم. به گمان من این دو گزاره هم‌سطح نیستند. او حکم اول را با در نظر گرفتن زمانه‌ی بی که در آن می‌زیست صادر می‌کند، ولی حکم دوم برای آینده است.

واجرز: خود شما فکر می‌کنید که مسیر آزادی‌بخشی زنان کدام است؟

بدین‌تنه: برابری! آزادی یعنی برابری. برابری فقط در چارچوب تشابه جنس‌ها می‌تواند حاصل شود. من و فمینیست‌های مخالفم بر سر همین نکته با هم اختلاف نظر داریم. همین که بحث افتراق را پیش بکشید خطر حذف به میان می‌آید. وقتی بر تفاوت تأکید کنید راه را برای جداسازی (گتو)، سلسله مراتب، و حذف باز کرده‌اید. این کاری است که ابری‌گری می‌کند. او در آخرین کتاب‌اش (۱۹۹۰) مادران و دختران را در یک سوی معادله و مردان را در سوی دیگر قرار می‌دهد، حال آن که من معتقدم برابری فقط در سایه‌ی اتحاد و مشابهت حاصل می‌شود. و من به مفهوم انسانیت سخت پای‌بندم. واقعیت انسان بودن به نظرم مهم‌تر از تفاوت میان جنس‌هاست. ما خیلی پیش از آن که متفاوت باشیم مشابه‌ایم. اگر منصفانه

قضاوت کنیم، مواضع من و فمینیست‌های مخالفم از دو فلسفه‌ی سیاسی مخالف یکدیگر خبر می‌دهد. رویای من برای جامعه که رویایی واقعاً جهانی و سیاسی است و دیدگاه سیاسی‌ام درباره‌ی مسائل اجتماعی از همین دشمنی من با افتراق‌گرایی نیرو می‌گیرد. نمی‌شود هم به عام‌گرایی و انسان‌گرایی گرایش داشت و هم بر افتراق‌گرایی تأکید کرد.

من شخصاً با بسیاری از فمینیست‌های آمریکایی که فکر می‌کنند نظر دوبوار درباره‌ی مشابهت جنس‌ها زنانگی را تضعیف می‌کند هم عقیده نیستم. به هیچ وجه. آن‌ها می‌گویند دوبوار با تصویری که از برابری دارد زن را به مقلد مردان بدل کرده‌است، که در رهگذر آن زنان اساس زنانگی خود را از کف می‌دهند. این اصلاً با نظر من جور در نمی‌آید. به عکس، من احساس می‌کنم که ایده‌ی مشابهت به رشد هر دو مؤلفه‌ی مذکر و مؤنث در درون همه‌ی ما، از زن و مرد، کمک می‌کند. این تصور به هیچ وجه متضمن محو زنانگی نیست، بلکه به معنای پذیرش زنانگی مردان است. به گمان من، "مشابهت" راه و روشی برای رسیدن به صلح است، حال آن که "افتراق" را دستورالعمل جنگ می‌دانم. ●

### پانویس‌ها:

۱. Elisabeth Badinter.

۲- به تازگی بعضی نظرات او در نشریات مطرح شده‌است؛ برای نمونه دو مقاله‌ی "کند و کاوی در تاریخ..." به ترجمه و تلخیص افسانه وارسته‌فر را در ماهنامه‌ی زنان، شماره‌های ۴۲ و ۴۳ ببینید.

۳- Luce Irigaray روان‌کاو، زبان‌شناس و فیلسوف فمینیست که با بهره‌گیری از روان‌کاوی بنیان‌های مردسالاری را برملا می‌سازد و حضور فعال آن را به ویژه در فلسفه نشان می‌دهد. ایری‌گری معتقد است که زنان باید هویت و زبانی مختص به خود داشته‌باشند، و تلاشی خود او ترغیب و کمک به ایجاد این شکل خاص اجتماعی است. به نظر او مبارزه برای کسب حقوق و دست‌مزد برابر فرع بر مبارزه‌ی اصلی‌تر یعنی چالش با بنیان نظام اجتماعی و فرهنگی است. خواندن آثار او به سبب ارجاعات فراوان به فلسفه‌ی آلمانی و کاربرد واژگانی که بسیاری از آن‌ها از ژاک لاکان و دریدا مایه می‌گیرند دشوار است و به همین سبب موجب بدفهمی عقاید او شده‌است.

۴- Helene Cixous نمایش‌نامه‌نویس، رمان‌نویس و منتقد فمینیست. یکی از ویژگی‌های فکری او مخالفت با همه‌ی شکل‌های ثنویت‌گرایی است که بر تقابل و سلسله‌مراتب استوارند. او هم‌چنین معتقد به شیوه‌ی نگارشی زنانه است که می‌توان نظم مردسالار را با آن به چالش طلبید. سی‌یوز جنسیت زنانه را غنی و چندگانه می‌داند و می‌گوید میان نوشتن و شور زنانه نوعی همسانی وجود دارد. او در آثار خود به کند و کاو در ذهنیت، ریشه‌های جسمانی زبان، زنانگی و امکانات بالقوه‌ی تحول اجتماعی و ذهنی می‌پردازد.

۵- Julia Kristeva زبان‌شناس و روان‌کاو فمینیست. علایق اصلی او زبان، حقیقت، اخلاق و عشق است. کریستوا و ایری‌گری نقاط اشتراک فراوانی دارند، با این حال کریستوا کاملاً فمینیست به حساب نمی‌آید. در نظریه‌ی او مقوله‌ی "با عنوان نگارش زنانه" جایی ندارد، و زنانگی حالتی از زبان است که همه‌ی نویسندگان اعم از زن و مرد به آن دسترسی دارند. اما او نیز مانند سی‌یوز معتقد است که در زنجیره‌ی دلالت شکل‌های زنانه‌ی وجود دارند که ساختار عقلانی نظم نمادین آن‌ها را بر نمی‌تابد و از این رو به حاشیه رانده می‌شوند. او به نیروی بالقوه انقلابی این جنبه‌های حاشیه‌نی و سرکوب‌شده معتقد است و اندیشه‌های آوانگارد و انقلابی را بروز این نیروها می‌داند.

۶- فمینیست‌های معتقد به برابری (equality) اصل را بر مشابهت و برابری زن و مرد قرار می‌دهند، حال آن که فمینیست‌های افتراق‌گرا (differentialist) زن و مرد را انسان‌هایی متفاوت می‌پندارند و بر این تفاوت به سود ارج نهادن به ارزش‌های زنانه پافشاری می‌کنند. این گروه دیگر بودگی زن را می‌پذیرند و آن را وجهی مثبت به شمار می‌آورند.

۷- فرهنگ‌گرایی (Culturalism) باوری است که ریشه‌ی ساختارهای موجود را به طور کلی و قطعی در فرهنگ جامعه جست‌وجو می‌کند و آن‌ها را ساخته‌ی طبیعت نمی‌داند.

۸- این مصاحبه در نشریه‌ی *Signs: Journal of Women in Culture and Society*، جلد ۲۱، شماره‌ی ۱، پاییز ۱۹۹۵ به چاپ رسیده‌است.

#### ۹- The Subjection of Women

۱۰- شخصیتی افسانه‌ئی در اساطیر یونان؛ سیزیف به خاطر سرپیچی از اوامر خدایان محکوم شد که قطعه سنگ بزرگی را از تپه‌ی بالا برد و از سوی دیگر به پایین بغلتاند. ولی او هرگز موفق به انجام این کار نشد چون تا به نزدیکی قله می‌رسید سنگینی قطعه سنگ او را دوباره به پایین بازمی‌گرداند.

۱۱- اصطلاح پاتک برگرفته از کتاب پاتک: جنگی اعلام‌نشده علیه زنان (۱۹۹۲) نوشته‌ی سوزان فالودی گزارش‌گر *وال استریت ژورنال* و برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر است، که به خلاف انتظار ماه‌ها در صدر فهرست کتاب‌های پرفروش قرار گرفت. او در این کتاب به بررسی علل کاهش محبوبیت جنبش فمینیستی در آمریکا در دهه‌ی هشتاد می‌پردازد و موجی را تحلیل می‌کند که در دوران رونالد ریگان ادعا می‌کرد جنبش فمینیستی شکست خورده‌است. برای اطلاع بیشتر فرهنگ اصطلاحات و نام‌ها را در زن و سینما، روشنگران، ۱۳۷۶ ببینید.

۱۲- درون‌ماندگاری (emmanence) و فرازجویی (transcendence) از اصطلاحات ویژه‌ی آگزیستانسیالیستی است که دوبوار در جنس دوم به کار می‌برد. برای راه‌بردن به معنای این دو اصطلاح باید بخش "موقعیت و خصوصیت زن" را در جلد دوم کتاب جنس دوم ببینید. در این جا تنها می‌توان به اختصار این گونه توضیح داد که این جهان در مجموع جهانی مردانه است که مردان آن را ساخته و اداره کرده‌اند و بر آن تسلط دارند. مرد در مقام فاعلی آزاد که در ساختن این جهان سهیم بوده‌است می‌داند که می‌توان نهادهای تازه و اخلاقیات و قوانین تازه به وجود آورد. او تاریخ را امری نکوینی می‌داند و به مقدر بودن تحول ایمان دارد. از این رو قادر است از حصار تنگ وجود خویش بیرون بزند و به سوی هدف‌های متعالی و بیرون از خود پرواز کند (فرازجویی)؛ اما زن نیک می‌داند که فقط جزئی فرعی از این جهان مردانه است و در ساخت آن سهمی نداشته‌است. او چون در تاریخ شرکت نمی‌جوید به ضرورت‌های آن پی نمی‌برد، به آینده بدبین است و آرزو می‌کند حرکت زمان را متوقف کند. او یاد می‌گیرد که حافظ وضع موجود باشد. دایره‌ی بسته‌ی زن را احاطه کرده‌است او را از دسترسی به هدف‌های بزرگ باز می‌دارد و ناگزیر چیزهای کوچک برای او اهمیت زیادی پیدا می‌کنند. او مجذوب تولید و حفظ چیزهایی می‌شود که وسیله‌ی بیش نیستند یعنی غذا و لباس و خانه که فقط واسطه‌هایی غیراصلی میان زندگی حیوانی و انسان‌آزاد به شمار می‌آیند و یگانه ارزش آن‌ها مفید بودنشان است. زن نیز می‌کوشد برای دیگران - به ویژه برای نزدیکانش - مفید باشد و این مفید بودن کم‌کم بر آسمان ذهن او حاکم می‌شود و بر حقیقت و زیبایی و آزادی برتری می‌یابد. او دست و پا بسته‌ی تکرار یک‌نواخت زندگی روزمره است بی آن که هرگز چیزی بسازد. بسته‌بودن افق دید و میدان پرواز، زن را درحالیّت خود غوطه‌ور می‌کند (درون‌ماندگاری).

۱۳- Leclerc, Annie. 1974. *Parole de femme*

۱۴- Claude Levi-Strauss، انسان‌شناس فرانسوی.

۱۵- جنس دوم، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، جلد دوم، ص ۳۵۶.

۱۶- جنس دوم، همان، صفحه‌ی ۳۷۸.

۱۷- جنس دوم، همان، صفحات ۵۰۱ و ۵۴۸.

## جنسیت، مدرنیّت و دموکراسی

(بخش دوم)



### نیره توحیدی

در بخش اول این نوشته که در شماره‌ی پیشین جنس دوم (جلد سوم) درج گردید، به دنبال چند مثال عینی و نمونه زنده در جوامع مختلف (ایران، ترکیه، اسرائیل، غنا در غرب آفریقا، روسیه و آمریکا) سعی شد بُعد جنسیت در جدال بین سنت و تجدد مورد توجه و تحلیل قرار گیرد و نشان داده شود که یکی از انگیزه‌های مهم بسیاری از مردان اقتدارطلب و تمامت‌خواه که با پوشش دین و سنت (اعم از اسلام، یهودیت و مسیحیت) هنوز با آزادی‌ها و حقوق برابر زنان مخالفت می‌کنند، حفظ کنترل و سلطه پدرسالارانه بر زنان، به‌خصوص در عرصه خانواده است. در آن نوشته هم‌چنین کوشش کردم نشان دهم که هر فرد یا نیروی سکولار و متجدد لزوماً معتقد به برابری حقوق زنان نیست و هر فرد با گرایش مذهبی هم لزوماً مخالف آزادی و حقوق برابر زنان نمی‌باشد. آنچه در صف‌بندی مربوط به حقوق زنان و پایان‌بخشی به سلطه جنسی نقش کلیدی دارد، اعتقاد به آزادی، عدالت، حقوق بشر و دموکراسی است. در نوشته پیش سعی شد طی توضیحات و توصیفات مقدماتی، خصوصیات مدرنیّت یا تجدد و مدرنیسم، روشن گردد. تأکید بر ضرورت گذار از سنت به تجدد برای جامعه ایران، نه به معنای نفی کامل سنن و تاریخ و پیشینه فرهنگی جامعه است و نه به معنای پذیرش تمامی جنبه‌های مدرنیّت موجود. لذا چنان‌که وعده دادم در این بخش به نقد نظری مدرنیّت به‌خصوص از زاویه مسئله زنان می‌پردازم. و در بخش بعدی به چگونگی فرایند تجدد در ایران و ارتباطش با ویژگی‌های مسئله زنان در ایران می‌پردازم و دیدگاه‌های تجددخواهان و نواندیشان با نفوذ کنونی (اعم از دینی و غیردینی) در ایران امروز را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهم.

**پیوند حقوق زنان با تجدد و دموکراسی:** اساساً مسئله‌ای به نام «مسئله زن» یا درست‌تر بگوییم «مسئله زنان» یا «مسئله جنسیت» و نهضتی که در جهت حل این «مسئله» به وجود آمده است یعنی فمینیسم، پدیده‌هایی جدید (مدرن) هستند و در عصر تجدد (مدرنیسم) ظهور پیدا کرده و به نوبه خود بر خصوصیات این عصر و تعاریف جدیدتر از تجدد تأثیر گذاشته‌اند. از همین روست که تاریخ مبارزات متشکل و هدفمند و خودآگاهانه‌ی زنان در مقایسه با تاریخ پدرسالاری بسیار کوتاه است. از عمر پدرسالاری (حداقل در منطقه جغرافیایی خود ما، خاور نزدیک یا خاورمیانه) حدود پنج هزار سال می‌گذرد در حالی که از عمر جنبش زنان و نهضت‌های فمینیستی جهانی سیصد سال هم نمی‌گذرد. پس ستم‌کشیدگی زنان، کهنتری موقعیت آن‌ها در جامعه و سلطه‌جویی پدرسالارانه که ریشه «مسئله زنان»

است پدیده جدیدی نیست. آنچه جدید می‌باشد اینست که تنها در عصر جدید و به دنبال نواندیشی و مدرنیته و دموکراسی است که متفکران و نواندیشان به تدریج این مسئله را به رسمیت می‌شناسند و آن هم نه همگی آن‌ها و نه از همان ابتدای ظهور مدرنیسم. بلکه این عمدتاً زنان نواندیش بودند که از یک سو به چالش پدرسالاری تاریخی پرداختند و از سوی دیگر بنیادهای مرد-محورانه‌ی تفکر و تعقل روشنگران عصر تجدد را به نقد کشیدند. و به این ترتیب مجموعه جامعه مدرن را متوجه «مسئله» زنان ساختند. به عبارت دیگر تنها در عصر جدید و آن هم در مراحل پیشرفته‌تر این عصر است که پدرسالاری و مردسالاری به جای «امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر»، به مثابه یک «مسئله» تلقی می‌شود که در بستر تاریخ و در شرایط زمانی و اقتصادی و فرهنگی معینی به وجود آمده است و در بستر شرایط جدید قابل حل و تغییر است. پس از مرور فرایندی که در غرب منجر به رسمیت شناخته شدن مسئله زنان و بازاندیشی روشنگران و تجددخواهان نسبت به مناسبات جنسیتی گردید، به این سؤال خواهیم پرداخت که آیا نواندیشان و تجددطلبان ما در ایران امروز هم چنین مسئله‌ای را به رسمیت می‌شناسند و در راه گشودن و حل این مسئله حرکت می‌کنند؟

**نقد مدرنیته و مدرنیسم:** به دنبال مرور کوتاهی که در مدرنیته یا مدرنیته (نواندیشی) و مدرنیسم (نوگرایی و تجدد) و خصوصیات انسان مدرن کردیم («جنس دوم»، شماره ۳) در این بخش لازم است به اختصار ملاحظه شود که مدرنیسم موجود، برای همه مردم فواید و نتایج یکسانی نداشته است و فرایندی نیست که سراسر ایده‌آل و مطلوب همگان باشد. مدرنیسم غالب در جوامع غربی هنوز نتوانسته است به همه آمال و ارزش‌هایی که متفکران نواندیش و تجددگرا به دنبالش بوده‌اند، جامه‌ی عمل بپوشاند. به علاوه، تجدد عوارضی ناخواسته به همراه داشته است. از طرف دیگر برای هیچ جامعه‌ای در جهان امروز گریزی از تجدد نیست و از طرف دیگر تجدد جهانگیر کنونی در عین داشتن خصوصیات مثبت و رهایی‌بخش و مواهب رفاه‌آور، قادر به حل تمامی مسائل جوامع سنتی نشده بلکه تعدادی مشکلات تازه و خاص خود را نیز به همراه آورده است.

زنان، فمینیسم و نهضت‌های زنان در عین حال که از مدرنیسم استقبال کرده‌اند، از اولین منتقدان آن نیز بوده‌اند. قبل از نقد فمینیستی تجدد، به نقدهای کلی که مورد توافق بسیاری از متفکران فمینیست و غیرفمینیست نیز می‌باشد اشاره مختصری می‌کنیم. این نقدها عمدتاً از قرن نوزدهم یعنی زمانی که آثار و نتایج دوگانه (مثبت و منفی) تجدد آشکار شد و اختلافات طبقاتی جدید بارز گردید، به تدریج مطرح شدند. اصولاً بسیاری از تئوری‌های کلاسیک جامعه‌شناسی در مسیر برخورد با مدرنیسم و جنبه‌های منفی آن تدوین گردیدند. از آن جمله‌اند تئوری‌های اگوست کنت، کارل مارکس، امیل دورکیم، ماکس وبر، و جورج زیمل که دغدغه اصلی‌شان رهیافت برای بازسازی نظام مدنی نوینی بود که می‌بایست جای نظام رو به افول کهنه و سنتی را بگیرد. اما در تئوری‌های کلاسیک، مسئله زنان و بعد جنسیت

مدرنیسم معمولاً نادیده گرفته شده تا این که تعدادی زنان و مردان نظریه پرداز دیگر به جنسیت کاوی مدرنیسم پرداختند و مباحث فمینیستی را وارد تئوری های جامعه شناسی جدید کردند.

یکی از مناقشه برانگیزترین نقدهایی که از مدرنیسم، به خصوص بنیادهای فلسفی و اقتصادی آن یعنی سرمایه داری به عمل آمد از طرف جامعه شناس بزرگ «کارل مارکس» بود. او ناکامی ها و تناقضات و نارسایی های مدرنیسم را ناشی از سرمایه داری و مبانی فلسفی آن یعنی لیبرالیسم دانست و در مقابل آن، بدیل مدرنیسم سوسیالیستی بر مبنای فلسفه ماتریالیسم تاریخی را پیشنهاد کرد. طرفداران نظریه او که خود را مارکسیست نامیدند تلاش های زیادی کردند که بدیل پیشنهادی او را پیاده کنند. این تجربه ها نیز با مشکلات خاص خود (در شوروی و اروپای شرقی) روبه رو شد و سرانجام ناکامی یافت. علی رغم شکست مارکسیسم حزبی و به خصوص روایت ها و برداشت های لنینی و استالینی و مائوئیستی از آن، بسیاری از نقدهای مارکس هم چنان مطرح باقی مانده است. در این جا به اختصار به مهم ترین عوارض و مسائل و ضعف های مدرنیسم که نه تنها مارکس بلکه سایر جامعه شناسان از جمله جامعه شناسان فمینیست مطرح کرده اند، اشاره می کنم:<sup>۱</sup>

۱- از خود بیگانگی (alienation) که مارکس عامل اصلی آن را شیوه تولید سرمایه دارانه و ماشین زدگی کارگران می دید. فرد انسان که از دید مارکس دارای طبیعتی آزاد، خلاق و اجتماعی است در اثر گسست و جدایی از مراحل کامل تولید، به خصوص از حاصل کار خود و تبدیل شدن به جزیی از ماشین و صنعت، دچار از خود بیگانگی می شود و خلاقیت خود را از دست می دهد. بعدها اریک فروم و هربرت مارکوزه این خود بیگانگی و انسان زدایی در بستر تولید را به سایر عرصه های فرهنگی، دینی، آموزشی، سیاسی، مصرفی و خانوادگی بسط داده و مورد تجزیه و تحلیل نقادانه قرار دادند.

۲- بی هنجاری (anomie)، نکته عمیقی بود که جامعه شناس بزرگ دیگر «امیل دورکیم» مورد توجه و تحقیق قرار داد. از نگاه دورکیم انسان در حالت طبیعی خود حیوانی خودمدار و خودخواه است که به خاطر منافع خودش علیه هرکسی می جنگد. تنها در چهارچوب قواعد و هنجارها و ارزش های اجتماعی است که فرد انسان به ملاحظه و رعایت منافع جمع مقید می گردد. اما در عین حال در بستر جامعه مدرن و آزاد، شرایطی پیش می آید که هر نوع هنجار، قاعده و راهنمای عمل منسوخ می گردد و تفرد بیش از حد، انسان را دچار خلاء ارزش ها و نبود هنجارها می کند. بعدها جامعه شناس دیگری به نام روبرت مرتون این مقوله را در جامعه شناسی بزهکاری و جرم شناسی مورد استفاده قرار داد.

۳- جامعه توده ای (mass society) یا افول جامعه محلی (decay of community) یعنی تجزیه و گسست همبستگی های محلی که در نتیجهی صنعتی شدن، شهری شدن و دموکراسی ایجاد می شود. این نکته انتقادی در واقع از مباحث فردیناند تونیس و در بدبینی او نسبت به جامعه مدرن (Gesellschaft) در مقایسه با محله سنتی (Gemeinschaft) آغاز شد. براساس این نقد، جامعه مدرن در عین حال که فردیت و